



وَقُلْنَا يَا آدَمُ اسْكُنْ أَنْتَ وَزَوْجُكَ الْجَنَّةَ
وَكُلَا مِنْهَا رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا وَلَا تَقْرَبَا
هَذِهِ الشَّجَرَةَ فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ ﴿٣٥﴾
فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا
كَانَا فِيهِ وَقُلْنَا اهْبِطُوا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ
عَدُوٌّ وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَى
حِينٍ ﴿٣٦﴾

۳۵} آن گاه که گفتیم: ای آدم خود و همسرت در
بهشت، جای آرام گزین؛ و چنان که خواهید، فراوان
و بی رنج از آن بخورید و بهره گیرید و به این درخت
نزدیک نشوید، پس از ستمکاران می شوید.

۳۶} پس شیطان آن دو را از آن لغزانند. پس، از
آنچه در آن می زیستند بیرونشان کرد. و گفتیم: در
حالی که بعضی دشمن بعضی دیگرید، فرود آیید؛
برای شما در زمین قرارگاه و بهره ای است، تا
هنگامی.

شرح لغات

سکون: قرار و آرامش گرفتن و آسوده زیستن.

رَغَد: زندگی بی رنج و مزاحم.

زَلَّ: لغزید، سقوط کرد، از حق برکنار شد.

هبوط: به زیر آمدن، پست شدن، از وضعی به وضع بدتر گشتن.

مستقر: قرارگاه و قرار جستن با کوشش. «طالقانی و زمانه ما»

متاع: بهره ای اندک و بی ثبات، یا بهره برداری.

این بهشت که آدم در آغاز در آن می زیست نباید بهشت موعود باشد، چه این
بهشت در انجام و مسیر کمال، یا به اصطلاح «در قوس صعود»^۱ و نتیجه اعمال و

۱. قوس نزول و قوس صعود: نظام هستی همانند نظام اعداد، دارای چینش طبیعی است و همان گونه که سلسله
اعداد از یک شروع شده و در عین حال هیچ عددی نمی تواند جای خود را به عدد دیگری بدهد، موجودات



ملکات است و چون کسی اهل این بهشت گردید، از آن بیرون نمی رود؛ و محیط و سوسه شیطان نمی باشد. به این جهت، عرفای اسلامی برای بهشت نخستین آدم و هبوط از آن به توجیهاتی یا تأویلاتی پرداخته اند؛ مانند اینکه مقصود از آدم حقیقت و نفس ناطقه است که در عالم ملکوت پیش از عالم طبیعت و دنیا می زیسته و هنوز به شجره پر از شاخ و برگ شهوات و غرایز حیوانی، نزدیک نشده است. در چنین محیطی، هر چه می خواست، از لذات عقلی و بهره های معنوی بهره مند بود و همان خواست و اراده اش، بی رنج و کوشش، فراهم سازنده خواست هایش می شد. چون این نفس ناطقه آزاد آدمی به نفس حیوانی و رشته های عواطف و جاذب آن که در

→ نظام آفرینش هم به این شرح اند که همگی از حق تعالی نشأت گرفته اند ولی هر کدام منزلگاه خاصی دارد و رسیدن به منزلگاهش جز با عبور از مراتب پیشین امکان ندارد و مراتبی را که از حق تعالی شروع شده است و موجودات از آن گذر کرده و فرود آمده اند تا به جایگاه خود برسند، قوس نزول یعنی نیمدایره فرود می نامند و هر موجودی پس از بیرون آمدن از کانون هستی مطلق که خداوند است در طی گذر از مراتب قوس نزول، وجودش رفته رفته ضعیف تر می شود تا به عالم ماده و طبیعت که به منزله چاه نظام هستی است فرود آید و شعر مولانا:

بشنو از نی چون حکایت می کند وز جدایی ها شکایت می کند

به جدایی روح انسانی از مرکز هستی که حق مطلق و فرود آمدن آن از مراتب عالیه در قوس نزول است اشاره دارد.

ازین پس می تواند باز رو به سوی هستی مطلق بنهد و رشد کند و مراتب کمال را یکی پس از دیگری طی کند و وجودش به تدریج قوی تر گردد و تکامل یابد. این مراتب تکاملی را که موجودات از آن فرا می روند قوس صعود یعنی نیم دایره بالا روی می نامند و مولانا به آن اشاره می کند که:

از جمادی مُردم و نامی شدم	وز نما مُردم ز حیوان سر زدم
مُردم از حیوانی و انسان شدم	پس چه ترسم کی ز مُردن کم شدم
باز می میرم ز انسان و بشر	پس برآرم با ملاتک بال و پر
بار دیگر از ملک پَران شوم	آنچه اندر و هم نایب آن شوم

این دو قوس همانند دو نردبان هستند که یکی از آن ها مخصوص فرود آمدن از بام نخستین هستی به طبقات زیرین تا زمین هستی است؛ و دیگری ویژه بالا رفتن از سرزمین هستی به طبقات بالا تا بام نهایی آن. منتظری، حسینعلی، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۳۶ و ۴۳۷.



صورت حوّا جلوه کرد، پیوست و با کشش آن به شجره «مشجر» عواطف گوناگون نزدیک گردید، نفس ناطقه همراه با قوای نفسانی دیگر از آن موطن هبوط کرد.

این بیان و تأویل مبتنی بر این است که نفوس ناطقه به طور جزئی در عالم ملکوت یا عالم مثال وجود داشته باشد؛ با آنکه می‌گویند تشخیص به صورت جزئی از لوازم ماده، زمان، مکان و مکتوبات است. اگر این نظر به جای خود درست باشد، در اینجا درست نمی‌آید، زیرا این آیات و آیات دیگر صریحاً از جعل خلیفه در زمین، خلقت آدم از گِل، تسویه و نفخ روح در او و امر ملائکه به سجده بر او، سپس ساکن ساختنش در بهشت خبر می‌دهد. روایات صریحی که از معصومین علیهم‌السلام، راجع به بهشت این «خلیفه الله» رسیده نیز مؤید همین است. چنان که در روایات معتبر از حضرت صادق (علیه‌السلام) است که فرمود: «این بهشت از باغ‌های زمین بوده و آفتاب و ماه بر آن می‌تابد». اگر بهشت خلد می‌بود، هیچ‌گاه [آدم] از آن بیرون نمی‌رفت و ابلیس داخل آن نمی‌شد.^۱ تا آنجا که بعضی از مفسرین برای تعیین سرزمین آن بهشت بحث‌هایی کرده‌اند؛ چنان که در تفسیر بیضاوی آمده است که بعضی گفته‌اند این بهشت در سرزمین فلسطین و هبوط آدم در سرزمین هند بوده است.^۲

پس این بهشت را باید در زمین یافت و با نشانی‌هایی که قرآن از آن داده و اوصافی که بیان کرده است می‌توان به آن پی برد. پیش از آنکه جای این بهشت را

۱. «عن الحسن بن میسر قال: سألت أبا عبد الله (علیه‌السلام) عن جنة آدم (علیه‌السلام) فقال: جنة من جنات الدنيا تطلع فيها الشمس والقمر ولو كانت من جنات الآخرة ما خرج منها أبداً؛ الكليني، الكافي، همان، ج ۳، ص ۲۴۷، ح ۲؛ القمي، تفسیر القمی، همان، ص ۲۹، و در ادامه آمده است: «و لم يدخلها ابليس».

۲. البيضاوي، همان، ج ۱، ص ۱۲۵؛ هم‌چنین از امام علی بن ابی طالب (علیه‌السلام) نقل کرده است به سندی از روایات اهل سنت که: خوشبوترین جای زمین هند است چون آدم درحالی که بوی خوش درختان بهشتی را همراه داشت در آنجا هبوط کرد. در همان جا آورده است که: آدم در هند و حواء در جدّه هبوط کرد سپس آدم به دنبال حواء به حجاز و جدّه آمد.



بجویم و یا بخواهیم تعیین کنیم (که قرآن تعیین نکرده است و مفسرین و متکلمین برای یافتن آن بحث‌ها کرده اند) نظری از دور به آدم و وضع روحی او بیفکنیم:

همان آدمی که فرد عالی انسانی بود و عنوان خلیفه الله داشت و قدرت و تصرف او فرشتگان را به سجده آورد، روحش چون آینه‌ای بود که اسماء و صفات پروردگار و همه موجودات در آن تجلی نمود و جلال و جمال ظاهری و معنوی عالم در آن می‌درخشید. و هر چه بیشتر دلش شیفته آن بود، شهوات و آرزوهایی که هر رشته و شاخه‌اش فکر و ذهن را منصرف و خاطر را مشوش می‌نماید، هنوز در او ظاهر نشده عواطف گوناگونی که توجهش را به سوی خود معطوف می‌دارد بر عقلش چیره نگشته، اندیشه مرگ و فنا و چاره جویی برای بقا، روحش را مکدر نکرده، هراس از آینده و حرص بر جمع مال و انگیزه‌های ملال انگیز مضطربش نساخته، غبار دشمنی‌ها و کینه توزی‌ها و برتری جویی‌ها بر صفحه درخشان نفسش ننشسته و دیوارهای قوانین و مقررات محدودش نکرده است؛ مانند دوره فطرت و طفولیت که آدمی با روح پاک، چشم به سوی نور و عالم می‌گشاید و همه را خوب و زیبا و پاک - چنان که هست - می‌نگرد و در دامن پر از مهر پدر و مادر و کسان جای دارد، همه جا جای اوست و سایه محبت همه بر سر او و همه محرم اویند، آدم خلیفه الله در محیطی مانند محیط فطرت، به علاوه عقل نافذ و روح درخشان، به سر می‌برد. این آدم گویی در جزیره یا سرزمین سرسبز و در میان گل‌ها و گیاهان و درختان انبوهی که به هرسو سر برآورده و چشمه‌ها و نه‌رهایی که از هر سو روان و ریزان بود، به سر می‌برد و پیکر عریانش را نور زرین آفتاب و نسیم هوا و غذاهای طبیعی پرورش می‌داد، از بالای سرش انوار آفتاب و ماه می‌تابید و ستارگان می‌درخشیدند، با وزش نسیم و حرکت شاخ و برگ درختان و نوای مرغان و تسبیح فرشتگان، روح و قلب او و همسرش هماهنگ بود؛ عقل و اندیشه او، همسرش را با



خود به اسرار عالم سیر می‌داد و عواطف همسر او را به زیبایی خلقت متوجّه می‌ساخت؛ به هرجا می‌خواستند می‌رفتند و هرچه می‌خواستند می‌خوردند؛ نه نگرانی داشتند، نه رنج؛ نه آلام روحی می‌آزردشان، نه دردهای جسمانی.

از روزنه جمله‌ها و کلمات آیاتی که درباره بهشت و هبوط گاه آدم است چنین بهشتی به چشم می‌آید: پس از تعلیم اسماء و انباء از آن و سجده فرشتگان، خداوند امر به سکون در بهشت «الجنة» فرمود: «أَسْكُنْ. یعنی ساکن شو و آرامش گزین، نه در آن داخل شو» یعنی در همان محیط سبز و خرم که هستی، آسوده به سر ببر!

الف و لام [«الجنة»] عهد و اشاره به جَنَّتِ معهود است؛ یعنی جایی که همه گونه وسایل اولی زندگی فراهم بوده و مانع و محدودیتی در میان نبوده است: «رَغَدًا حَيْثُ شِئْتُمَا». در سوره «طه» وصف این بهشت را چنین آورده: ﴿إِنَّ لَكَ إِلَّا تَجُوعَ فِيهَا وَلَا تَعْرَىٰ وَأَنَّكَ لَا تَظْمَأُ فِيهَا وَلَا تَصْحَىٰ﴾^۱: (برای تو است که در آن نه گرسنه بمانی و نه برهنه به سربری و نه تشنگی برایت باشد و نه آفتاب سوزان بر تو بتابد). و تعبیر «فَأُخْرِجُهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ»، وضع معنوی و حالت روحی آن‌ها را می‌رساند؛ یعنی شیطان آن‌ها را از آنچه در آن به سر می‌بردند بیرون کرد. با آنکه سیاق کلام، مقتضی این تعبیر بود: «فَأُخْرِجُهُمَا مِنْهَا» یا «مِنَ الْجَنَّةِ»؛ یعنی آن‌ها را از بهشت بیرون کرد. و درباره هبوط گاه آدم، کلمات ظلم، دشمنی، شقاوت و ظهور بدی‌ها و عورات در آیات آمده: «فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ... اهْبِطُوا بَعْضُكُم لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»^۲؛ ﴿فَلَا يُخْرِجُكُمَا مِنَ الْجَنَّةِ فَتَشْقَىٰ﴾^۳؛ ﴿لِيُذَيِّقَهُمَا مَا وُورِيَ عَنْهُمَا مِنْ سَوَآئِهِمَا﴾^۴.

از مقابله هبوط گاه با بهشت باید چنین فهمید که در محیط بهشت نخستین، آثار و

۱. طه، آیه ۱۱۸-۱۱۹.

۲. «که از ستمکاران می‌شوید... فروشوید، برخی از شما برای برخی دیگر دشمن هستید»، البقرة (۲)، ۳۵-۳۶.

۳. «مبادا شما را از بهشت بیرون کند که به شقاوت افتید»، طه (۲۰)، ۱۱۶.

۴. «تا بدی‌ها و عوراتشان را که از آنان پوشیده بود برایشان نمایان سازد»، الاعراف (۷)، ۲۰.



ظلمت ظلم، روحشان را نگرفته بود، دشمنی، تنازع، شقاوت، تصرف و تملک و محدودیت در آن نبود؛ ﴿وَمُلْكٍ لَا يَبْلَىٰ﴾^۱؛ توجهی به عورت و قبح آن نداشتند؛ این هبوط از نزدیکی به شجره منهیه آغاز گردید. نهی تنها از قرب به آن است؛ گویا همان نزدیک شدن [به آن درخت] موجب میل و جذب به آن می‌شود و مجذوب شدن به آن است که تیرگی و ظلمت آدم را فرامی‌گیرد و عقل را منصرف و پای ثبات را می‌لغزاند و آغاز تحول و هبوط می‌گردد.

اکنون به سراغ این شجره می‌رویم: در روایات به سنبله گندم، شجره انگور، انجیر و حسد معرفی شده. در سفر تکوین تورات می‌گوید: «خداوند درخت زندگی و درخت معرفت خیر و شر را در بهشت رویاند و آدم را از آن منع کرد... همین که همسرش از آن برگرفت و خورد و به آدم داد، چشمشان باز شد و دانستند که عریان‌اند»^۲؛ در قرآن (سوره طه) از زبان شیطان می‌گوید: «آیا تو را بر شجره خلد و ملکی که کهنه نشود رهنمایی کنم؟». آثار این شجره در قرآن این است: موجب ظلم: «فَتَكُونُ مِنَ الظَّالِمِينَ» منشأ لغزش، خروج و هبوط: «فَأَزَلَّهُمَا الشَّيْطَانُ عَنْهَا» سبب آشکار شدن عورات: ﴿فَأَكَلَا مِنْهَا فَبَدَّتْ لَهُمَا سَوْآتُهُمَا﴾^۳. با این نام‌ها و اوصاف و آثار، باید شجره ممتازی باشد که از زمین نرویده ولی در برابر چشم آدم خود را می‌نموده؛ هم از اشجار روی زمین بوده، هم از محیط نفسانی نرویده - چنان که این بهشت منعکس از محیط نفسانی و خارج هر دو بوده است - مانند رشته‌ها و شاخه‌های آمال و شهوات طفلی که دوره طفولیت و فطرت را طی کرده و در آغاز تحول بلوغ و جوانی قرار گرفته: نماهای زندگانی نوین با شاخه‌های شجره آرزوها

۱. «ملکی که کهنه نشود»، طه (۲۰)، ۱۲۰.

۲. کتاب مقدس، عهد عتیق، انتشارات ایلام، چاپ سوم ۲۰۰۲، کتاب پیدایش (سفر تکوین)، ص ۲-۳؛ ترجمه‌های کتاب مقدس متفاوتند اما این مضمون در آن‌ها یافت می‌شود.

۳. «پس، از آن خوردند و عورتشان برای آن‌ها نمودار شد». طه (۲۰)، ۱۲۱.



و هواها چنان با هم می آمیزد و در خلال یکدیگر سر می کشد که دنیا، همان آمال نفسانی او و آمال نفسانی، همان دنیای اوست. همه این شاخه ها از بن شاخه تأمین بقا می روید و بن شاخه ها از تنه عقل و تشخیص و شناسایی خیر و شر و اراده و اختیار سر برمی زند و همه از ریشه های غرایز کمک می گیرد.

مولود فطرت، که بیشتر در کشتزارها و باغستان ها به سر می برد، آمال و آرزوها و وسیله تأمین بقای خود را، در اوان بلوغ، در آویزه سنبله های گندم و شاخه های پر بهر انگور و انجیر و هر چه بیشتر توسعه دامنه کشتزار و باغستان می نگرد. در محیط اجتماع، حسدها و رقابت ها، برای رسیدن به آرزوها و مقام و قدرت، مانند درختی که شاخه هایش در میان هم دویده، جلوی چشم عقل آینده بین و صلاح اندیش را می پوشاند. در دوره نخستین و عالم بهشت، اندیشه تأمین بقا، خلود، تصرف مالکانه، اراده استقلال، توجه به خیر و شر و کشف عورت از خاطر آدم نمی گذشت. با خطور این خاطرات، اراده و احساس استقلال طلبی در وی به کار افتاد و از عالمی که در آن به سر می برد منصرف شده به خود برگشت و به شجره نزدیک شد. هر چه بیشتر نزدیک می گردید، جلوه آن بیشتر می شد. نهی از شجره هم خود مشوق و محرکی برای نزدیکی به آن بود. (گویا این نهی هم برای همین بود که تقدیر حکیمانه صورت گیرد و با هبوط آدم، دنیا سامان یابد و راه صعود و کمال با قدم عقل و اراده باز شود). همین توجه به شناسایی خیر و شر و تأمین بقا، راه را در محیط بهشت، برای وسوسه شیطان و تهییج او باز کرد. آدم سربلند را، با آن عقل و فطرت مجذوب به حق و جمال عالم و تجلی ملکوت، تنها وسوسه شیطان نمی توانست او را به جهت واپسین متوجه کند و خاطرش را معطوف گرداند، مگر با نفوذ در روح حساس زن و تهییج عواطف او، اندیشه تأمین بقا و نگرانی از آینده مبهم و جستجوی از علت نهی را نخست در فکر زن برانگیخت. آن گاه، با هم



عطف توجه آدم را جلب کردند تا محیط اطمینان و آسایش را برهم زدند و وضع را دگرگون کردند؛ چنان که [در مواردی] محیط‌های خانوادگی و کشور را همین وسوسه‌های شیطانی و زنانه^۱، با عناوین فریبنده تأمین زندگی و نجات از کرایه نشینی، توسعه زندگی و حسادت‌ها دگرگون می‌کند و مرد را از محیط آرام شرافت و آسایش وجدان ساقط می‌گرداند تا این که دست به هر جنایت و خیانتی می‌گشاید و به هر پستی و کار نا مشروعی تن می‌دهد و کارش به رسوایی و بی‌آبرویی نزد خلق و خالق می‌رسد و پرونده‌های اعمالش در محاکم قضایی و وجدان‌های عمومی همی افزوده می‌گردد...

بهشت نخستین آدم، چون بر اساس عقل اکتسابی، اراده، اختیار و کوشش شخصی نبود، دوام و ثباتی نداشت. نفس سرکشی که می‌خواهد خود نیک و بد را بشناسد و بر آراء شخصی خود اتکا کند و جویای خلود است، آمال و شهواتی که از اعماق آن برمی‌خیزد، آرامش و آسایش آن را متزلزل می‌گرداند و محیط آن را می‌لغزاند. گویا این اضطراب و تزلزل در دورنمای شاخه‌های به هم پیوسته شجره - خلود، یا معرفت نیک و بد، حیات - همی می‌نمود تا دل آدم را با تحریکات زنانه و وسوسه شیطان ربود و خود را به آن نزدیک کرد و از همین جا لغزید.^۲

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. در اینجا یاد می‌کنیم از خانم‌های علاقه‌مند و مطلع از قرآن و علوم که به نکته‌ای در سوره بقره در داستان آدم و حوا اشاره داشتند و نقدی بر دیدگاه ایشان وارد می‌کردند که باید اذعان داشت آیت الله طالقانی از زمره عالمان دینی بود که به آیه «لقد کرمنا بنی آدم...» اعتماد راسخی داشت و بدین جهت نگاه ایشان به زنان و مردان و نسل آدم از موضع کرامت انسانی بوده و سوابق تشکیلاتی ایشان هم از سر صدق، این مدعا را تثبیت می‌کند.

۲. در قرآن (اعراف/ ۲۰) شیطان آدم و همسرش هر دو را وسوسه می‌کند و هردو از آن درخت خوردند و زشتی‌هایشان برای هردو آشکار شد. در سوره بقره (آیه ۳۶) نیز می‌فرماید: شیطان هردو را لغزانید و از وضعی که در آن بودند بیرون آورد، ولی در سوره طه (آیه ۱۲۰) وسوسه شیطان تنها به سوی آدم است و به آدم می‌گوید: آیا تو را به درخت جاودانگی و ملکی که کهنه نمی‌شود راهنمایی کنم؟ پس هر دو از آن خوردند و...



این بهشت تابشی بود از اسماء و صفات بر آئینه تابناک فطرت که انعکاس آن، چشم انداز مسکن آدم و همسرش را سراسر صفا بخشید و درخشان کرد. «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بود». آئینه فطرت آدم، مانند دریاچه صاف و زلالی بود که از جهت عمق در معرض دود و بخار و تکان‌های آتش فشانی قرار گرفته است، اندک حرکت عمقی، صفا و آرامش سطح بالا را تیره و مضطرب می‌گرداند. چنان که شد...

نفوذ عواطف و خواهش‌های زن، همراه با وسوسه‌های ابلیس و نزدیک شدن به شجره، زیرپای عقل فطری آدم را سست و لغزان کرد، آن گاه از بهشت برکند و سرازیر گردانید: «فَأَزَلَّهُمَا عَنْهَا». بنابراین که مرجع ضمیر [«ها» در «عنها»] الجنة باشد. اما بنابراین که مرجع ضمیر، الشجرة باشد: ابلیس درخت را برای آدم [زیبا و جذاب] جلوه داد و سبب و آغاز لغزش از آن شد، و آن دو را از محیط و وضعی که در آن به سر می‌بردند بیرونشان کرد: «فَأَخْرَجَهُمَا مِمَّا كَانَا فِيهِ». و آن‌ها به امر خداوند به سوی هبوط گاه سرازیر شدند؛ یا ابلیس آن دو را بیرون آورد و به سوی خود کشاند و جلب نظرشان کرد. «أَخْرَجَ» به بیرون کرد و بیرون آورد، ترجمه می‌شود و این فرق دقیق را دارد. همین لغزش محیط اطمینان و صفا را برهم زد و هبوط گاه دشمنی و تنازع شروع شد. نزدیکی به شجره منشأ مشاجره‌ها گردید: «بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ»، جمله حالیه است برای ضمیر جمع «اهبطوا»، بدون واسطه «فاء» و «واو». پس هبوط همان محیط دشمنی و خصومت است و دشمنی با یکدیگر لازم این زندگانی و به حسب حکمت ازلی می‌باشد. لام «لبعض» اشاره به لزوم و انتفاع است که به جای مثلاً «بَعْضُكُمْ عَدُوٌّ بَعْضٍ» آمده است. زندگی سراسر احتیاج و آمال، منشأ اجتماع و اجتماع باعث دشمنی و اصطکاک است. پس هبوط و اجتماع و دشمنی از هم منفک نمی‌شوند. محیط دشمنی و تنازع در بقا، هبوط گاه



آدمی و محیط طبیعی حیوانی است. چون آدمی از محیط صلح و صفای فطرت و انس به جمال بی پایان که مسکن طبیعی اش بود، هبوط کرد و آن سکون و قرار را از دست داد، در زمین و جهان طبیعت بی قرار و سراسر دشمنی و تنازع، آرامش و قرارگاهی می جوید؛ و چون از بهره ها و لذات بی رنج رانده شده، در میان رنج ها و مصائب بهره و لذت می طلبد:

«وَلَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُسْتَقَرٌّ وَمَتَاعٌ إِلَىٰ حِينٍ». دل هر چه را آرام و قرارگاه خود می گیرد آن خود قرار و آرامشی ندارد؛ و به هر لذت و بهره ای خود را می رساند، صدها محرومیت و درد همراه دارد. برای همین است که پیوسته چون نی می نالد؛ چون کبوتر از آشیان تارانده شده بر هر بوم و بری می نشیند و برمی خیزد و در کوی و دشت نوای کوکو سرمی دهد.^۱ با دل دادن به امواج موزون صوتی و مشاهده حرکات منظم و نقش و نگار خلقت، می خواهد از توجه به زندگی دشمنی انگیز خود را برهاند و به یاد موطن اصلی اندکی بیاساید؛ یا هوش و عقل را به وسیله تخدیر از درک محرومیت، مصائب و مرگ از کار بیندازد. «مستقر»، «متاع»، «حین» هر سه بدون اضافه و تعریف ذکر شده که: قرارگاه زمین بی قرار، بهره اش اندک و ناپایدار و هنگامش نامعلوم است. می شود که مستقر و متاع به معنای مصدري باشد: «قرار گرفتن و بهره اندک داشتن».

«تأنيده آنلاین «طالقانی و زمانه ما»

۱. اشاره است به ابیات آغاز مثنوی: بشنوا نی چون حکایت می کند... و «عینیه» یا «ورقانیه» ابن سینا: هبطت الیک من المحل الأرفع... که هر دو درباره همین هبوط و دورافتادن حقیقت انسان از موطن نخستین است. (مؤلف)